

پژوهشنامه تمدن ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۷

سیری بر شخصیت تاریخی بزرگمهر بختگان و آثار و حکایت‌های منسوب به وی

کاظم قاسمی گل افشانی^۱

رضا شعبانی^۲

چکیده

در ایران کمتر کسی است که نام بزرگمهر را نشنیده باشد. اغلب مردم او را سرآمد علم و حکمت زمان خویش و وزیر دستگاه خسرو انوشیروان ساسانی می‌دانند؛ اما در محافل علمی بر سر اینکه بزرگمهر وجود تاریخی دارد یا خیر، همچنان بحث است. عده‌ای بزرگمهر را چیزی جز افسانه و ساخته و پرداخته ذهن نمی‌دانند. عده‌ای دیگر او را همان برزویه، طبیب معروف خسرو انوشیروان می‌دانند و سرانجام، گروهی بزرگمهر را به‌عنوان یک شخص حقیقی به حساب می‌آورند. این پژوهش قصد دارد با روش توصیفی-تحلیلی، به منشأ این اختلاف نظرها بپردازد و دیدگاه‌ها و حکایت‌هایی را که پیرامون بزرگمهر وجود دارد، بررسی نماید؛ سپس به معرفی آثار منسوب به او بپردازد. امید است این پژوهش نقشی هر چند کوچک در شناسایی حقیقت زندگی بزرگمهر و زدودن غبار شک و تردید از چهره او داشته باشد. یافته‌های این پژوهش می‌تواند در مجامع علمی و دانشگاهی، سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی مورد استفاده قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: بزرگمهر، ساسانیان، خسرو انوشیروان.

^۱. کارشناسی ارشد ایران‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی. (نویسنده مسئول) kghasemigolafshani@yahoo.com

^۲. استاد تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی تهران. shabani@sbu.ac.ir

A Survey of the historical figure of Bozorgmehr-e-Bakhtegan and his works and related narratives

Abstract

In Iran, there are a few people who have not heard Bozorgmehr's name. Most people consider him to be the masterpiece of science and wisdom of their time and the minister of the Khosrow Anushirvan Sassanid. But in the scientific circles, it is still debatable whether Bozorgmehr has a historical existence or not. Some considers Bozorgmehr as anything but a myth and a mind-set up. Others consider him to be Borzuyeh, the famous physician of Khosrow Anushirvan, and ultimately count the Bozorgmehr as a true person. This research intends to investigate the origin of these differences through a descriptive-analytical method, and examine the views and stories surrounding it, and then introduce the works related to him.

Keywords: Bozorgmehr, Sansanian, Khosrow Anushirwan.

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسئله

سرزمین کهن ایران در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود، نظاره‌گر بزرگ‌مردانی بود که با علم و خرد خود برای سربلندی این مرز پرگوهر کوشیدند. این بزرگان به واسطه اقداماتی که انجام دادند، به مرور زمان برای عموم مردم به شخصیتی اسطوره‌ای تبدیل شدند. در این میان، مسئله‌ای که به وجود می‌آید، این است که گاه زندگانی این بزرگ‌مردان را هاله‌ای از افسانه فرامی‌گیرد. یکی از این شخصیت‌های برجسته فرهنگ ایران‌زمین که زندگانی او نیز تا حدی گرفتار افسانه و ابهام است، بزرگمهر حکیم است؛ بنابراین، ضرورت دارد که شخصیت بزرگمهر از افسانه تا واقعیت مورد کندوکاو قرار گیرد.

۱-۲- پیشینه تحقیق

درباره بزرگمهر پژوهش‌های چندی صورت گرفته است که راهگشای محققان و پژوهش‌های بعدی از جمله همین پژوهش است. آرتور کریستن سن دانمارکی در یافته‌های خود بزرگمهر را افسانه‌ای پنداشت که وجود خارجی ندارد. او معتقد است که بزرگمهر صورت تحول‌یافته برزمهر است که منظور همان برزویه طیب، پزشک اول دربار انوشیروان بوده است (کریستن سن، ۱۳۱۲: ۶۹۶).^۱ فرانسوا دوبلوا به نقل از تئودور نولدکه آلمانی می‌نویسد: «بزرگمهر شخصیتی شبه‌افسانه‌ای است؛ البته نمی‌توان گفت بزرگمهر قطعاً وجود نداشته است» (دوبلوا، ۱۳۸۲: ۱۱۷).

^۱ . پژوهش‌های آرتور کریستن سن را عبدالحسین میکده با عنوان «داستان بزرگمهر حکیم» به فارسی ترجمه کرد و آن را در شماره‌های ۶ تا ۱۲ مجله مهر (از آبان ۱۳۱۲ تا اردیبهشت ۱۳۱۳ به جز دی‌ماه) منتشر ساخت.

ملک الشعراى بهار بر این عقیده است که: «این نام گویا مصحف بُرزمهر یا دادبُرمهر بوده است که او را زرمهر هم نوشته‌اند و گویند از وزرای خسرو کواتان بود که به دست هرمز کشته شد» (بهار، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۲).

زهرا درّی نیز پژوهشی تحت عنوان «بزرگمهر حکیم از ورای ادب و تاریخ» انجام داده است. ایشان با نظر کریستن سن دربارهٔ افسانه انگاشتن بزرگمهر مخالف است. از کتاب وی این طور برداشت می‌شود که نام دیگر بزرگمهر، برزویه است؛ برزویه‌ای که حکیم است و وزیر و آورندهٔ کلپه و دمنه و شطرنج به ایران. او می‌نویسد: «وی (کریستن سن) بزرگمهر را همان برزویه می‌داند و نه بیشتر...؛ در حالی که حاصل کلام ما این است که برزویه هم برزویه است و هم بزرگمهر و با تمام ویژگی‌هایی که برای بزرگمهر به ثبت رسیده، نمود تاریخی داشته است» (درّی، ۱۳۹۰: ۵۵).^۱

رضا شعبانی نیز در پژوهشی به زندگی این وزیر خردمند پرداخته است. ایشان در کتاب «بزرگمهر حکیم» با بررسی متون مختلف دربارهٔ بزرگمهر، سعی در زدودن شک و تردید پیرامون افسانه‌ای بودن بزرگمهر دارد.^۲

وحید سبزیان پور و فرزانه فتاحیان نیز در کتاب «حکمت‌ها و حکایت‌های بزرگمهر حکیم در ادب فارسی» به سخنان و پندهای حکیمانهٔ بزرگمهر که در متون فارسی به آنها اشاره شده، پرداختند.^۳

در این پژوهش سعی بر آن است که با بررسی متون مختلف تاریخی، حقیقت زندگی بزرگمهر از کودکی تا مرگ مشخص شود؛ سپس با مراجعه به متون ادبی قرن سوم تا هفتم ه. ق حکایت‌های منسوب به بزرگمهر گردآوری و طبقه‌بندی موضوعی شود.

۱. کتاب «بزرگمهر حکیم از ورای ادب و تاریخ» در زمستان ۱۳۹۰ به همت انتشارات زوآر به چاپ رسیده است.

۲. کتاب «بزرگمهر حکیم» از سلسله مجموعه «از ایران چه می‌دانم» است که دفتر پژوهش‌های فرهنگی آن را در سال ۱۳۹۴ منتشر کرد.

۳. کتاب «حکمت‌ها و حکایت‌های بزرگمهر حکیم در ادب فارسی» در سال ۱۳۹۵ به وسیلهٔ دانشگاه رازی کرمانشاه به چاپ رسید.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

از آن جایی که در آثار ادبی دوره اسلامی حکایت‌های فراوانی به بزرگمهر نسبت داده شده است، لذا ضرورت دارد متون دست‌اول تاریخی و ادبی کاویده شود و افسانه یا واقعی بودن بزرگمهر معلوم گردد و از خلال آثار و حکایت‌های بزرگمهر، شخصیت وی برای مخاطبان سخنان او نمایان شود. یافته‌های این پژوهش می‌تواند در مجامع علمی و دانشگاهی و سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی مورد استفاده قرار گیرد.

۲- بحث

۲-۱- بزرگمهر از آغاز تا انجام

نام بزرگمهر در متون مختلف به صورت‌های گوناگون آمده است. در ابتدای کتاب «پند نامک» و «چورگمتر بختگان»، نام وی به صورت «وچورک متر بوختگان» (صفا، ۱۳۷۴: ۶۹) و «وژرگمهر بختگان» و در متون عربی و فارسی به شکل ابوژرجمهر، بزرجمهر یا بوژرجمهر (خالقی مطلق، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۶۷)، بزرجمهر بختگان (دهخدا: ذیل بزرجمهر)، بوژرجمهر (عقیلی، ۱۳۳۷: ۲۰؛ مسکویه، ۱۳۵۵: ۵۳) و بزورجمهر (وراوینی، ۱۳۷۵: ۳۱۵) آمده است. باستانی پاریزی در مقدمه کتاب «پیغمبر دزدان»، ضبط وراوینی را صحیح‌ترین شکل این نام دانسته است (باستانی پاریزی، ۱۳۹۱: ۴). فردوسی در شاهنامه برای آنکه تناسب وزنی را رعایت کند، عموماً آن را به صورت بوژرجمهر (بوژرجمهر) به کار برده است (مجیدی، ۱۳۸۳: ۸۵). عده‌ای او را همان زرمهر، پسر سوخرا (سوفرا) دانسته‌اند. از سوخرا با عنوان وزیر پیروز (بناکتی، ۱۳۴۸: ۶۰؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۵۱) و سپهبد (ثعالبی، ۱۳۷۲: ۳۳۴) یاد کرده‌اند. او دوران پادشاهی پیروز، بلاش، قباد و جاماسب را تجربه کرد و سرانجام به دست قباد کشته شد (همان: ۳۳۷؛ طبری، ۱۳۵۱: ۱۶۷). ما در این پژوهش هر گاه بخواهیم نام این حکیم ایرانی را ذکر کنیم، از تلفظ امروزی آن، یعنی بزرگمهر

استفاده می‌کنیم که به معنای «آفتاب بزرگ» یا «صاحب محبت بزرگ» است (مجیدی، ۱۳۸۳: ۸۵).

۲-۲- بزرگمهر در آینه آثار بزرگمهر پژوهان

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، درباره وجود بزرگمهر نظرات متفاوتی وجود دارد. یکی از این نظرات مربوط به آرتور کریستن‌سن دانمارکی است. او در یافته‌های خود بزرگمهر را افسانه‌ای پنداشت که وجود خارجی ندارد. دلایلی را که کریستن‌سن برای اثبات ادعای خود ارائه می‌دهد، بدین شرح است:

۱- «آنچه که محقق است، این است که در هیچ یک از منابع عصر او یا مأخذی که مربوط به منابع آن عصر شود، ذکری از او نیست. اهالی بوزنطیا (روم شرقی - بیزانس) و ارمنستان هیچ یک وزرگ‌مهر نامی را نمی‌شناسند و اهالی شامات نیز او را نشناخته‌اند. در خدای‌نامه «خودای یا خوتای نامک» که تاریخ رسمی دربار ساسانیان بوده و در زمان یزدگرد سوم تدوین شده و مأخذ اصلی روایات مؤلفین عرب و ایرانی راجع به تاریخ قدیم ایران می‌باشد نیز، ذکری از بزرجمهر نشده است؛ زیرا اسم بزرجمهر نه در تاریخ طبری مذکور است و نه در تاریخ ابن‌بطریق و نه در ابن‌قتیبه [و نه در تجارب‌الامم و نه در سنی ملوک‌الارض] که همه مؤلفین مذکور روایات عربی خداینامه را با اندک تصرف تعقیب نموده‌اند» (کریستن‌سن، ۱۳۱۲: ۶۹۰).

۲- برزویه را می‌توان شکل مصغریافته برزمهر در نظر گرفت و بزرجمهر نیز در متون عربی، شکل تحریف‌شده برزمهر است.

۳- با توجه به دو مورد قبل، آثار منسوب به بزرگمهر، یعنی «ایادگار وزرگمهر و وزارشن چترنگ» در دوران اسلامی نوشته شده‌اند و نام فارسی میانه‌ای «وزرگمهر» مصنوعاً از صورت عربی نام بزرجمهر ساخته شده است و همان‌طور که بیان شد، این نام (بزرجمهر) تحریف‌شده نام برزمهر است.

۴- برخی از عبارات‌های کتاب «ایادگار وزرگمهر» شباهت قابل ملاحظه‌ای با عبارات سرگذشت خودنوشت برزویه دارد؛ بنابراین، سخنان برزویه اساس کتابی را تشکیل داده که بعدها به بزرگمهر افسانه‌ای منسوب گردیده است (همان: ۶۹۰-۶۹۶).

کریستن سن در ادامه می‌آورد: «هر چند طبق روایات بزرگمهر، وزیر اعظم خسرو بوده است؛ مع هذا هیچ سندی که بتواند باعث اشتهار او به عنوان یک نفر سیاستمدار فعال واقع گردد، ضبط نشده است» (همان: ۶۹۱).

فرانسوا دوبلوا، پژوهشگر فرانسوی، دلایل کریستن سن را بررسی کرده و به نقض و رد آنها پرداخته است:

اوّل آنکه به نظر وی، این دلیل کریستن سن مبنی بر اشاره نشدن به نام و اطلاعاتی درباره بزرگمهر در متون رومی، ارمنی و سریانی که حکایت از عدم وجود تاریخی وی دارند، بی‌پایه است؛ زیرا این متون از شخصیت‌های دیگر تاریخی نیز که وجود آنها ثابت شده است، سخنی به میان نیاورده‌اند.

دیگر آنکه کتاب خدای‌نامه ساسانی در دست نیست و برخی از نویسندگان مسلمان (مانند طبری) که اطلاعاتی از این کتاب نقل کرده‌اند، در ذکر وزرگمهر قصور ورزیده‌اند. این درحالی است که برخی دیگر مانند فردوسی و ثعالی، درباره بزرگمهر مطالب مفصلی آورده‌اند؛ همچنین اینکه کریستن سن معتقد است که ابن‌قتیبه در کتاب خود نامی از بزرگمهر نبرده، دور از واقعیت است؛ زیرا بسیاری از سخنان حکیمانۀ بزرگمهر در کتاب عیون‌الخبار آمده است. فارغ از اینها کوتاهی طبری و برخی مورخان دیگر در یادکرد بزرگمهر را نمی‌توان به معنای وجود نداشتن او در نظر گرفت. این نظر کریستن سن که شباهت‌های فراوانی بین ایادگار وزرگمهر با شرح حال خودنوشت برزویه وجود دارد، حاصل برداشت نادرست است؛ زیرا بین دو متن صرفاً در بعضی مضامین کلی، شباهت‌هایی وجود دارد که چندان قابل ملاحظه نیست.

اینکه برزویه یک شکل مُصَغَّر است، از نظر ریشه‌شناسی درست به نظر می‌رسد؛ اما بدان مفهوم نیست که اشخاص بسیاری که به چنین نام‌های عادی و رایجی نامبردار بوده‌اند، واقعاً نام‌های کامل نیز داشته‌اند؛ زیرا این حقیقت که یک نام اصلاً مُصَغَّر بوده، این معنی را نمی‌رساند که نمی‌توانسته خودش یک نام درست و کامل تلقی شود؛ از این رو، حتی اگر نام پزشک ما شکل مخفّف نام دیگری بوده، نمی‌توان با اطمینان گفت که آن نام دیگر، بزرهمهر بوده‌است. یگانه مبنای این گمان آن است که بزرهمهر از دیگر نام‌های مشتمل بر برز، عادی‌تر و رایج‌تر بوده‌است. این نظر را به آسانی نمی‌توان دلیلی جدی تلقی کرد. بزرهمهر به صورت وزرگمهر درآمده و این تبدیل، همان‌طور که کریستن سن می‌دانسته، نمی‌توانسته در بافت زبانی فارسی میانه جایی داشته باشد (دوبلوا، ۱۳۸۲: ۱۱۸-۱۲۱).

دوبلوا فرانسوی بر این عقیده است «هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای که وجود واقعی او [بزرگمهر] را انکار کند یا نشان دهد که او همان برزوی است، در دست نیست» (همان: ۱۲۱). شائول شاکد نیز در بررسی‌های خود درباره بزرگمهر به این نتیجه دست یافت که نظر کریستن سن درباره یکی بودن بزرگمهر و برزویه بی‌دلیل و بی‌اساس است (شاکد، ۱۳۸۶: ۲۲۲).

حمدالله مستوفی در کتاب «نزهة القلوب» در قسمتی که به معرفی شهر مرو می‌پردازد، می‌نویسد: «اکنون آن شهر (مرو) خراب است و از آنجا اکابر و عقلاء بسیار برخاسته‌اند و در عهد اکاسره، برزویه طیب و بزرجمهر بختگان و بارید مطرب» (مستوفی قزوینی، ۱۳۸۱: ۲۲۲). این خود شاهی دیگری است بر عدم یکی پنداشتن برزویه و بزرگمهر.

عده‌ای بزرگمهر را همان بزرجمردار یا بزرگ‌فرمذار می‌دانند که به معنی بزرگ‌مأمور است. بزرگ‌فرمذار لقب وزیر است که در مرتبه دوم و بعد از موبدان موبد قرار دارد (دهخدا: ذیل بزرجمردار). رضا شعبانی درباره اختیارات وزیر اعظم یا بزرگ‌فرمذار می‌نویسد: «در باب دامنه اختیارات وی اطلاعات کافی در دست نیست؛ اما مسلم است که امور کشور را تحت نظارت شاه و با هدایت وی و نه از روی اراده یا ملاحظات شخصی اداره می‌کرد» (شعبانی، ۱۳۸۷: ۳۰۵).

۲-۳- طلوع بزرگمهر

از تولد و دوران کودکی و نوجوانی بزرگمهر اطلاع چندانی در دست نیست؛ جز آنکه وی در نوجوانی، دانش‌آموز مکتب‌خانه‌ای در مرو بود (عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۵). او دانش‌آموزی با هوش و ذکاوت و سرآمد همسالان خود بود و نزد موبدی زند و اوستا می‌خواند:

بیامد همه گرد مرو او به جست یکی موبدی دید با زند و اُست
 یکی کودکی مهتر ایدر برش پژوهنده زند و استا سرش
 همی خواندندیش بوزرجمهر نهاده بر آن دفتر از مهر چهر
 (فردوسی، ۱۳۷۶: ۱۰۶۳)

جز همین اشاره اندک، چیز دیگری از دوران کودکی بزرگمهر در دست نیست. از آن پس به دوران آمدن بزرگمهر به دربار ساسانی اشاراتی شده‌است. درباره پدر بزرگمهر دو گونه روایت وجود دارد. دینوری در اخبار الطوال، بزرگمهر را پسر بختگان می‌داند آنگاه که می‌آورد: «بزرگ‌ترین دانشمندان روزگار او [انوشیروان] بزرگمهر پسر بختگان بود که از حکیمان و خردمندان نامی ایران است و انوشیروان او را بر عموم وزیران و علمای روزگار خود برتری داد» (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۰۰). مسعودی در مروج الذهب یک‌بار بزرگمهر را فرزند سرحو معرفی می‌کند آنگاه که می‌نویسد که «انوشیروان با بزرگمهر پسر سرحو همدستی کرد تا قباد به شاهی رسید» (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۵۸) و بار دیگر وی را پسر بختگان می‌داند آنگاه که می‌نویسد: «بزرگمهر پسر بختگان، انوشیروان را حکمتی آموخت» (همان: ۲۶۳). بناکتی نیز می‌نویسد پدر بزرگمهر، سوخرا در دربار قباد بود. به واسطه توطئه برخی درباریان، قباد بر سوخرا خشم گرفت و او را کشت. بعد از مدتی بزرگان، قباد را از حکومت خلع کردند و برادرش جاماسب را بر جایش نشانند. قباد را به بزرجمهر پسر سوخرا دادند تا به انتقام پدر او را بکشد؛ اما بزرجمهر عاقل بود و قباد را مورد احترام خود قرار داد و به او گفت از پادشاه هیاطله التجا و استمداد طلبد. پادشاه هیاطله به کمک قباد شتافت و به او لشکر بسیار داد. جاماسب از سلطنت کنار رفت و قباد

دوباره به تخت نشست و بزرجمهر را وزارت داد (بناکتی، ۱۳۴۸: ۶۱-۶۲). در ناسخ‌التواریخ، بختگان به عنوان لقب سوفرا ذکر شده‌است. در این کتاب در معرفی بزرگمهر این‌طور آمده‌که: «بوزرجمهر ابوزرجمهر، زرمهر و بزرگ‌مهر، همه نام‌های پسر سوفرا است و سوفرا نسب به طوس‌بن نوذر رساند و قصه جلال‌ت قدر سوفرا در عهد فیروز و قتل او به دست قباد مرقوم افتاد و معرب لفظ ابوزرجمهر، بزرجمهر است به حذف همراه و واو و او را ابن‌بختگان نیز گویند؛ چه بختگان نیز لقب سوفرا باشد» (سپهر، ۱۳۳۷، ج ۲: ۲۹۸).

۲-۴- بزرگمهر در دربار ساسانیان

برخی از مورخان درباره آمدن بزرگمهر به دربار ساسانیان، داستان شگفت‌آوری نقل می‌کنند. خوابی عجیب که خسرو انوشیروان می‌بیند و خوابگزاران نامی دربار از تعبیر آن عاجزند و کودک هفت ساله آن را تعبیر می‌کند.

آورده اند که خسرو انوشیروان شبی سه مرتبه خواب می‌بیند که خوکی (گراز) از جام او شراب می‌نوشد. انوشیروان از موبدان و معبران، تعبیر خوابش را طلب می‌کند؛ اما آنها از تعبیر خواب اظهار عجز کردند. شاه عده‌ای از موبدان را به سراسر قلمرو ایران گسیل می‌کند تا کسی را بیابند تا بتواند خواب پادشاه را تعبیر کند. یکی از موبدان به شهر مرو رسید. در مرو مکتبخانه‌ای بود که استادی در آن مشغول تدریس زند و اوستا به کودکان بود. موبد خواب پادشاه را برای استاد مکتبخانه تعریف کرد؛ اما او نیز توانایی تعبیر خواب را نداشت. در میان دانش‌آموزان، کودکی بود که جریان خواب را شنید و گفت تعبیر خواب نزد من است و فقط نزد پادشاه خواب را تعبیر خواهم کرد؛ بدین ترتیب، کودک مروی (بزرگمهر) به کاخ خسرو انوشیروان راه یافت و خواب پادشاه را که همان خیانت یکی از همسران انوشیروان به او بود، به پادشاه اطلاع داد. پس از این انوشیروان از دانش بزرگمهر شگفت‌زده شد و او را از خاصان خویش برگزید (عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۵-۱۶؛ ثعالی، ۱۳۷۲: ۳۵۴-۳۵۵؛ فردوسی، ۱۳۷۶: ۱۰۶۲-۱۰۶۵).

همین ماجرا را عوفی در کتاب «جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات» با اندکی تفاوت بیان می‌کند. در روایت عوفی آمده هنگامی که انوشیروان خواب می‌بیند، بزرگمهر در مداین مشغول درس خواندن است نه در مرو؛ بنابراین، به فرستادن موبدان به خارج از مداین و یافتن بزرگمهر در مرو اشاره نمی‌کند؛ بلکه صرفاً یک نفر و آن هم وزیر خود را سه شبانه‌روز مهلت می‌دهد تا کسی را پیدا کند که بتواند خوابش را تعبیر نماید (عوفی، ۱۳۸۷: ۲۵۳-۲۵۵).

مسعودی بر این عقیده است که بزرگمهر در دوران پادشاهی قباد با انوشیروان آشنایی داشت و با هم همکاری می‌کردند: «... قباد به سبب اعمال مزدک و یارانش از پادشاهی خلع شده بود و برادرش جاماسب، مدت دو سال به جایش نشسته بود. انوشیروان با بزرگمهر پسر سرحو همدستی کرد تا قباد به شاهی بازگشت» (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۵۹).

۲-۵- وزارت بزرگمهر

بیشتر متون تاریخی و ادبی درباره بزرگمهر به‌عنوان وزیر خردمند خسرو انوشیروان اتفاق نظر دارند؛ اما اینکه وزارت بزرگمهر از چه زمانی شروع شده، روایت‌های مختلفی ارائه گردیده‌است. در نسخ‌التواریخ این‌طور بیان شده‌است که: «بعد از قتل سوفرا آن مکان از بهر بوزرجمهر نماند و آن هنگام که انوشیروان به تخت نشست، روزی چند ملازم حضرت بود و در قتل مزدک نیز پادشاه را تحریض می‌فرمود و چون وزارت نوشیروان بر بهبود (مه‌بوذ) قرار گرفت، ابوزرجمهر سکونت خویش را در دارالملک مداین پسندیده ندانست؛ لاجرم اجازت حاصل کرده به سوی خراسان شد و در بلاد مرو سکون اختیار کرد و در آنجا بزیست تا بهبود عرضه هلاک گشت و پس از آنکه پادشاه را وزیر نماند، وزارت را به بوزرجمهر بن بختگان گذاشت» (سپهر، ۱۳۳۷، ج ۲: ۲۹۸).

در تاریخ بناکتی آمده که بزرگمهر از دوره پادشاهی قباد وزیر بوده و هنگامی که انوشیروان بر تخت نشست، «بر قرار سابق بزرگمهر وزیر بود» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۶۳). در تاریخ گزیده نیز آمده که «بوذرجمهر وزیر انوشیروان عادل بود و مروی نژاد» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۶۷).

اما مسعودی در نقل روایت درباره بزرگمهر مرتکب خطا می‌شود و آن این است که او را به اشتباه وزیر خسرو پرویز معرفی می‌کند: «وزیر پرویز که در او نفوذ داشت و مدیر امور وی بود، یکی از حکمای ایران یعنی بزرگمهر پسر بختگان بود» (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۷۰). این طور که از برخی متون بر می‌آید، بزرگمهر قبل از وزارت، سمت‌های دیگری نیز داشته‌است. در کتاب «پیروزی‌نامه» منسوب به بزرگمهر آمده: «بعضی گویند [بزرگمهر] در اوایل، معلم هرمز بن نوشیروان بوده، بعدها در نتیجه لیاقت و کفایت به مقام وزارت رسید» (رجوی، ۱۳۳۳: ۲۹).

کتاب «یادتکار وزورگمهر» (ایادگار وزورگمهر) آمده که هر یک از کاخ‌های شاهنشاهان ساسانی پیشکار جداگانه داشتند. پیشکاری کاخ باشکوهی که خسرو یکم در محله تازه تیسفون، یعنی «آنتیوخیا-خسرو» برآورده بود، به وزورگمهر پسر بوختگ واگذار شده بود. در این کتاب از القابی چون «متصدی جزیه، خواجهگان و پیشکاران کاخ در شهر آنتیوخیا-خسرو» و در «وقایع‌نامه سیرت» از لقبی به نام «تَجَرِیْت» برای بزرگمهر یاد شد (یارشاطر، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۰۵-۱۰۶). لقب خواجه به‌ویژه در اواخر دوره ساسانی، لقب بسیار بزرگی بود. این لقب را به نجیب‌زادگان بلندپایه می‌دادند. از میان کسانی که لقب «خواجه» داشتند، وزورگمهر، وزیر اعظم دربار خسرو یکم و نجیب‌زاده ماهان (سده ششم میلادی) را می‌توان برشمرد (همان: ۱۰۸). بزرگمهر در مقدمه «اندرز بزرگمهر» مقام و القاب خود را چنین شرح می‌دهد: «من، بزرگمهر بختگان دستور شبستان شهر استیکان خسرو انوشیروانم» (آبادانی، ۱۳۵۰: ۸۷). مطلبی که ابن‌بلخی در فارسنامه آورده، ادعای مطرح‌شده را تأیید می‌کند. او می‌نویسد: «و با همه بزرگی و حکمت بوذرجمهر کی وزیر او بود، انوشروان ترتیب وزارت او چنان کرد کی دبیر بوذرجمهر و نایب نزدیک کسری آمد شد توانستی کرد و ما این نایب را وکیل در خوانیم و به پهلوی ایرانمازغر (ایران آمارگر) گفتندی و نیابت وزیر دارد و هر سه گماشت کسری انوشروان بودندی در خدمت وزیر او بوذرجمهر و وزیر به

ذات خود از این سه کس هیچ یکی را نتوانستی گماشت و غرض انوشیروان آن بود تا دبیر هر نامی کی به جوانب بزرگ و اطراف نبستی و خواندندی نکت آن در سر معلوم انوشیروان می کرد و وکیل در از آنچ رفتی از نیک و بد بر سستی مشافهه می گفتی و راه وجود مصالح باز می نمودی و نایب مال و معامله‌ها نگاه داشتی و این هر سه مرمان اصیل عاقل فاضل زبان‌دان سدید بودند» (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۳۱). انوشیروان برای اینکه بر کار بزرگمهر بیشتر نظارت داشته باشد و از قدرت او بکاهد، سه نفر را گماشت تا در ظاهر بزرگمهر را در امر وزارت کمک کنند؛ اما در واقع جاسوسان شاه بودند.

مقام و موقعیت بزرگمهر چنان بالا بود که در دربار انوشیروان، هم‌ردیف شاه روم و چین و بالاتر از موبد موبدان می‌نشست: «آیین بارگاه انوشیروان، آن بود کی از دست راست تخت او کرسی زر نهاده بود و از دست چپ و پس همچنین، کرسی‌های زر نهاده بود و از این سه کرسی، یکی جای ملک صین (چین) بودی و دیگر جای ملک روم بودی و سه دیگر جای ملک خزر بودی کی چون به بارگاه او آمدندی، بر این کرسی‌ها نشستندی و همه ساله این سه کرسی نهاده بودی، بر نداشتندی و جز این سه کس دیگر بر آن نیارستی نشستن و در پیش تخت، کرسی زر بودی کی بزرگمهر بر آن نشستی و فروتر از آن، کرسی موبد موبدان بودی» (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۴۱). همین مطلب در کتب التواریخ نیز آمده: «ابوذرجمهر را او (انوشیروان) وزارت داد ... پیوسته در بارگاه وی چهار کرسی زرین بودی؛ یکی از برای ابوذرجمهر، دوم برای قیصر روم، سیوم جای ملک چین، چهارم ملک قبیچاق (یا خزر) را بودی» (قزوینی، ۱۳۸۶: ۷۲).

۲-۶- سرانجام بزرگمهر

سرانجام، روزگار روی دیگر خود را به وزیر خردمند ایرانی نشان داد. انوشیروان از بزرگمهر روی بتافت و بر اساس ظنی او را حبس کرد. فردوسی در این باره از رفتن انوشیروان به شکار و خوابیدن او در مرغزاری سخن می‌گوید و اینکه بازوبند جواهرنشان او باز می‌شود و بر زمین

می‌افتد. در این هنگام، پرنده‌ای از آسمان می‌آید و آن گوهر را می‌بلعد و به آسمان می‌رود. به دنبال آن انوشیروان نسبت به بزرگمهر بدبین می‌شود و او را زندانی می‌کند و بعد از مدتی بزرگمهر نایبنا می‌شود. (فردوسی، ۱۳۷۶: ۱۱۳۰-۱۱۳۳).^۱

درباره مرگ حکیم نامی ایران، عده‌ای از مورخان سکوت کرده‌اند و چیزی ننوشتند. مانند اخبار الطوال و مجمل‌التواریخ و در برخی متون دیگر، روایت‌های گوناگونی نقل شده‌است. قدیمی‌ترین روایت درباره قتل بزرگمهر از ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ ه.ق) است. او در عیون‌الخبار داستان‌هایی در این باره آورده که با جملاتی این چنین آغاز می‌شود:

«أَرَادَ الْمَلِكُ قَتْلَ بَزْرَجْمَهْرِ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِنْتَهُ بَعْدَ قَتْلِهِ...»^۲

«لَمَّا قَتَلَ كَسْرَى بُزْرَجْمَهْرَ وَوَجِدَ فِي مَنْطِقَتِهِ كِتَاباً...»^۳ (ابن قتیبه، ۱۴۰۶، ج ۲: ۱۴۲ و ج ۳: ۲۱۳ نقل در درّی، ۱۳۹۰: ۶۹).

عده‌ای نوشتند که خسرو پرویز او را به دلیل تغییر مذهب اعدام کرد (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۷۰-۲۷۱؛ ابن‌الجوزی نقل در کریستن سن، ۱۳۱۲: ۵۳۵).

در تاریخ بیهقی آمده که بزرگمهر به دین مسیح گروید و درباره آمدن پیامبر اسلام نیز پیشگویی کرده بود. این خبر به انوشیروان رسید. شاه بر او خشم گرفت و فرمان داد او را حبس کنند و سرانجام او را کشت (بیهقی، ۱۳۷۴: ۴۷۲-۴۷۵).

برخی دیگر نوشته‌اند که خسرو انوشیروان، بزرگمهر را به جرم افشای راز به قتل رساند (عوفی، ۱۳۸۶: ۵۳۸-۵۴۱).

و گروهی نیز نوشتند بزرگمهر به مرگ طبیعی در گذشت (فردوسی، ۱۹۹۶: ۲۲۱۷-۲۲۱۹ نقل در شعبانی، ۱۳۹۴: ۵۸-۶۰)

^۱. همین روایت با اندک تفاوت‌هایی در شاهنامه‌ی ثعالبی، ۱۳۷۲: ۳۶۱؛ جوامع‌الحکایات عوفی، ۱۳۸۷: ۳۵۹؛ آثارالوزراء عقیلی، ۱۳۳۷: ۲۰-۲۱ و فرج بعد از شدت حسین بن اسعد دهستانی، ۱۳۶۳: ۹۱-۹۳ هم آمده‌است.

^۲. پادشاه بعد از قتل بزرگمهر خواست با دختر او ازدواج کند.

^۳. وقتی پادشاه بزرگمهر را کشت، نوشته‌ای را در وسایل او یافت.

در سبک‌شناسی بهار این‌طور آمده که: «بزرگمهر بختگان همین دادبُرمهر بوده‌است که به تخفیف او را زرمهر خوانده‌اند و گویند از وزرای بزرگ خسرو کواتان بود و به دست هرمز کشته شد و روایت قتل بزرگمهر بدست کسری که به انواع و اشکال گوناگون در تواریخ ضبط شده‌است، مربوط به قتل برزمهر یا دادبُرمهر است» (بهار، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۲).

شاید دلیل این اختلافات در روایت‌ها، کلمه «کسری» باشد. همان‌طور که اشاره شد، قدیمی‌ترین روایت درباره مرگ بزرگمهر از ابن‌قتیبه است که کسری را قاتل بزرگمهر معرفی می‌کند.

کسری معرب خسرو است و خسرو (= خوش‌نام، کسی که به خوبی شناخته شده باشد) نام چند تن از شاهان ساسانی است؛ خسرو اول (خسرو انوشیروان)، خسرو دوم (خسرو پرویز)، خسرو سوم (پسر قباد و برادرزاده خسرو پرویز)، خسرو چهارم (در حدود سال ۶۳۲ مدتی سلطنت کرد). «به علت کثرت این نام در میان پادشاهان ساسانی، اعراب این سلسله را اکاسره نامیدند» (دری، ۱۳۹۰: ۶۹). در فرهنگ لغت نیز، ذیل کلمه کسری آمده «عنوان هر یک از شاهان ساسانی است و جمع آن اکاسره است» (معین: ذیل کسری)؛ بنابراین، این‌طور به نظر می‌رسد که مورخان در برگردان نام کسری به جهت شهرت بیشتر خسرو انوشیروان و خسرو پرویز، عموماً این دو پادشاه را قاتل بزرگمهر معرفی کردند.

حال، نگاهی گذرا به روایت مسعودی و ثعالبی درباره رفتار هرمز پسر انوشیروان با بزرگان حکومتی می‌اندازیم. مسعودی در مروج الذهب درباره سیاست پادشاهی هرمز پسر انوشیروان می‌نویسد: «وی با خواص مردم ستم پیش گرفت و به عوام متمایل شد و آنها را تقریب افزود و فرومایگان و اوباش را پر و بال داد و بر ضد خواص برانگیخت. گویند وی در مدت پادشاهیش سیزده هزار مرد بنام از خواص ایران را بکشت» (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۶۵).

ثعالبی نیز درباره رفتار هرمز با بزرگان کشور می‌نویسد: «چون هرمز به جای پدر نشست، شاهان او را خدمت کردند و کارش سامان یافت. هرمز بر ناتوانان مهربان و بر زورمندان سختگیر

بود. خردان را برمی کشید و بزرگان را خوار می داشت و چون بر فرمانروایی چیره گشت، اندک اندک کارگزاران پدر را فروانداخت و بر آنان ستم کرد و آنان را یکی یکی برانداخت نخست برزمهر را کشت ... چون شب چادر تیرگون خود را فرو گسترد، هرگز فرمان داد که بهرام را از دم شمشیر تیز بگذرانند» (ثعالی، ۱۳۷۲: ۳۶۳-۳۶۴).

در مجمل التواریخ نیز این طور ذکر شده است که «پادشاهی هرمزد بن نوشروان دوازده سال بود. چون بنشست پادشاهی، مردم زبردست را شکسته داشت و همه دیران بزرگ را و موبد موبدان و کسانی که پدرش ایشان را بزرگ داشتی، یکایک بکشت» (نامعلوم، ۱۳۱۸: ۷۶).

۲-۷- آثار بزرگمهر

همان طور که پیش تر بدان اشاره شد، از بزرگمهر آثار چندی بر جای مانده است. در ذیل به این آثار و مضامین آنها خواهیم پرداخت:

۲-۷-۱- پندنامه بزرگمهر بختگان (یادگار بزرگمهر)

بزرگمهر این پندنامه را به فرمان انوشیروان نگاشته است. او در ابتدای اندرزنامه خود را به عنوان وزیر شبستان شهر استیکان خسرو انوشیروان معرفی می کند؛ سپس به ذکر القاب خود می پردازد. اندرزنامه به روش پرسش و پاسخ است؛ به عبارت دیگر، درباره موارد زیر پرسش هایی مطرح می شود که بزرگمهر به آنها پاسخ می دهد. این صحبت ها درباره ستایش خداوند، قضا و قدر، اندیشه های نیک، خردمندی، ناپایداری دنیا، ماندگاری کار نیک، اعتقاد به خداوند، رستاخیز، فرجام تن، خوی ها، هنرها، دانش ها، بخشش، بخت، بی نیازترین، پسندیده ترین، امیدوارترین، و ... است.^۱

^۱. متن پندنامه برای اولین بار در سال ۱۸۸۵م به دستور پشوتن بهرام سنجانا با آوانوشتی به خط اوستایی و به زبان انگلیسی در مجموعه ای به نام «گنج شایگان» منتشر شده است (صفا، ۱۳۷۴: ۴۹). ماهیار نوایی این پندنامه را ترجمه کرده و با عنوان «یادگار بزرگمهر» در نشریه دانشکده ادبیات تبریز چاپ کرده است. فرهاد آبادانی نیز این اثر را به صورت منسجم تر در کتابی با عنوان

۲-۷-۲ - ظفرنامه

ظفرنامه یا پیروزی‌نامه عنوان کتاب دیگری است که تألیف آن را به بزرگمهر نسبت داده‌اند. آورده‌اند که ابن سینا در دوره نوح‌بن‌منصور سامانی (۳۶۶-۳۸۷ ق) آن را از پهلوی به فارسی ترجمه کرده‌است. درباره منشأ به وجود آمدن این کتاب آمده‌است: «روزی انوشیروان به بوزرجمهر فرمود نصایح چندی در الفاظ اندک و معانی بسیار برای ما فراهم کن که در هر دو جهان به کار آید. بوزرجمهر برای انجام این فرمان، یک سال مهلت خواست. بعد از اتمام یک سال، رساله‌ای به نام «ظفرنامه» - که شامل نصایح سودمندی به روش سؤال و جواب بود - به پیشگاه انوشیروان تقدیم کرد. انوشیروان را بی‌اندازه خوش آمد. در ازای این خدمت، شهری در اقطاع بزرگمهر افزوده، نصایح ظفرنامه را به آب زر نویسانیده و همواره به مطالعه آن مشغول می‌شد» (رجوی، ۱۳۳۳: ۵۵؛ آبادانی، ۱۳۵۰: ۱۹). ظفرنامه پرسش‌هایی است با مضامینی چون ستایش خداوند، دانش آموختن و به کار بستن، امور نیک و بد، قضا و قدر، ارزش هنر، سیاست و ... که بزرگمهر از استاد خود می‌پرسد و او بدان پاسخ می‌دهد.^۱

۲-۷-۳ - مقدمه کلیله و دمنه (باب برزویه طیب)

کلیله و دمنه نام کتابی است که برزویه طیب آن را از هندی به پهلوی ترجمه کرده‌است. در سبک‌شناسی بهار آمده: «نام اصلی کتاب به زبان سنسکریت، کرتکا دمنکا بوده‌است و در زبان پهلوی، کلیگ و دمنگ گفتند و در زبان دری که گاف‌های اواخر کلمات به هاء غیر ملفوظ بدل

^۱ اندرزنامه بزرگمهر حکیم در سال ۱۳۵۰ در دانشگاه اصفهان منتشر کرد. آبادانی متن فارسی و آوانوشت و ترجمه انگلیسی این اثر را در کتاب خود گنجانده‌است.

^۱ متن ظفرنامه را نخستین بار شارل شفر در سال ۱۸۸۳م در فرانسه به چاپ رساند و بعد از آن در سال ۱۳۰۹ش کاظم رجوی در تبریز آن را با عنوان «پیروزی‌نامه» منتشر کرد. سرانجام غلامحسین صدیقی در سال ۱۳۴۸ش ظفرنامه را در تهران به چاپ رساند.

می‌شود، کلیله و دمنه شده‌است» (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۵۰). محمد محمدی درباره منشأ این کتاب می‌نویسد: «کلیله و دمنه اصلاً از یک کتاب هندی که به نام پنچانتترا معروف بوده، ترجمه شده و پس از ترجمه شدن به پهلوی، تغییراتی در آن روی داده و چندین باب نیز بر آن افزوده شده‌است. (محمدی ملایری، ۱۳۹۴: ۱۸۸-۱۸۹). او در ادامه می‌نویسد «در یک نسخه خطی موجود در برلین، نوشتن و پرداختن چهار باب آخر را از بزرگمهر بختگان دانسته‌اند» (همان: ۱۸۹).

در کتاب برزوی طیب و منشأ کلیله و دمنه نیز در این باره آمده: «بزرگمهر فصلی تصنیف کرد و آن را باب برزوی طیب نامید» (دوبلوا، ۱۳۸۲: ۶۴).

در کلیله و دمنه آمده که برزوی طیب، بعد از آنکه کتاب کلیله و دمنه را بر شاه عرضه کرد، از انوشیروان خواست تا بزرگمهر بابتی درباره برزوی بنویسد و ضمیمه کتاب کند. بزرگمهر به دستور شاه این کار را انجام داد (منشی، ۱۳۷۴: ۳۶-۳۷؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۷۵؛ فردوسی، ۱۳۷۶: ۱۱۲۷ - ۱۱۳۰).

ابن‌ندیم می‌نویسد: «درباره کلیله و دمنه اختلاف است. به قولی ساخته هند است که در مقدمه آن کتاب گفته شده و به قولی ساخته پادشاهان اشکانی است و هندیان آن را به خود بسته‌اند و به قولی فارسیان آن را در آورده و هندیان به خود بسته‌اند و گروهی گفته‌اند که بزرگمهر حکیم پاره‌ای از آن را ساخته است. والله اعلم» (ابن‌ندیم، ۱۳۴۶: ۵۴۱).

۲-۷-۴- مادیگان شطرنج

گزارشی است از ماجرای آمدن شطرنج به دربار انوشیروان و یافتن معمای آن به وسیله بزرگمهر و ساخت نرد.^۱ در کتاب راحة‌الصدر راوندی، تألیف یک باب از شطرنج هندیان به بزرگمهر نسبت داده شده‌است (راوندی، ۱۳۶۴: ۴۱۰).

^۱ «این اثر در سال ۱۳۴۷ش توسط محمدتقی بهار به فارسی ترجمه و چاپ شده‌است» (مجیدی، ۱۳۸۳: ۱۲: ۸۸).

ابن ندیم از تفسیر بزرگمهر بر کتاب الزَّبْرَج (الیزیدج، البزیدج) یاد می‌کند (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۴۸۴). او از این کتاب با عنوان «کتاب مهرداد و حسیس الفرمدار الی بزرجمهر بن المنکان» (البختگان) یاد می‌کند (همان: ۵۵۹). محمد محمدی درباره این کتاب می‌نویسد: «کتاب یزیدج بوذرجمهر که در اصل وژیدک بوده که به معنای برگزیده است و درباره علم هیئت نوشته شده و در دوره اسلام آن را به نام المنتخبات ترجمه کرده‌اند» (محمدی ملایری، ۱۳۹۴: ۲۲۳). کتاب‌های دیگری چون «بازنامه کسری نوشیروان»، ترجمه هیربدسار با گردآوری دانش‌افزای نوشیروانی و «بزرگمهر فی مسائل الزیج و فصول بزرگمهر» را به بزرگمهر نسبت داده‌اند که جز نام چیزی از آنها یافت نشده‌است (مجیدی، ۱۳۹۳، ج ۱۲: ۸۸).

۲-۸- بزرگمهر در آینه حکایات

در متون ادبی حکایت‌های فراوانی به بزرگمهر نسبت داده شده‌است. مضامین این حکایت‌ها متنوع و گسترده است؛ به طوری که جنبه‌های سیاست، اخلاق، دانایی و ... را دربرمی‌گیرد. در این پژوهش به برخی از مضامین فکری بزرگمهر که در حکایت‌هایش تجلی یافته، اشاره می‌گردد:

۲-۸-۱- خرد و اندیشه

بزرگمهر را می‌توان مظهر عقل و خرد دانست. خرد در همه حکایت‌های منسوب به وی عنصری مهم و برجسته است. در کتاب نصیحة الملوک حکایتی از بزرگمهر نقل شده‌است که به کار بردن آن در زندگی، انسان را سود می‌بخشد و از ناراحتی زیان می‌رہاند:

«گروهی از حکما بزرجمهر را پرسیدند که ما را از باب حکمت چیزی بگوی؛ چندانکه ما را سود دارد به تن و به جان تا بدان کوشیم و آنچه ما را زیان دارد [بگوی] تا از آن دور باشیم و ایزد تعالی ترا پاداش نیکی دهد. گفت آگاه باشید که چهار چیز بینایی چشم را بیفزاید و چهار

چیز بکاهد و چهار چیز تن را فربه کند و چهار چیز تن را نزار کند [و چهار چیز تن را درست دارد و چهار چیز تن را شکسته دارد] و چهار چیز دل را زنده کند و چهار چیز دل را بمیراند. اما، آن چهار چیز که بینایی را بیفزاید؛ یکی سبزه خرم و دیگر آب روان و سه دیگر می روشن و چهارم دیدار دوستان.

و آن چهار چیز که بینایی بکاهد؛ یکی طعام شور خوردن و دیگر آب گرم ریختن بر سر، سه دیگر اندر چشمه آفتاب نگریستن، چهارم دیدار دشمن دیدن.

و آن چهار چیز که تن را فربه کند؛ یکی جامه نرم و دیگر بی غم زیستن و سه دیگر بوی خوش و چهارم خواب گرمگاهی.

و آن چهار چیز که تن را نزار کند؛ یکی گوشت قدید خوردن و دیگر جماع بسیار کردن و سه دیگر اندر گرمابه دیر بودن، چهارم شبانگاه زود خفتن و جامه درشت پوشیدن.

و اما، آن چهار چیز که تن را درست دارد؛ یکی طعام به وقت خوردن و دیگر، اندازه هر چیز نگاه داشتن، سه دیگر کار سخت ناکردن، چهارم غم بیهوده ناخوردن.

و آن چهار چیز که تن را شکسته دارد؛ یکی به راه دشوار رفتن، دیگر بر ستور خرون نشستن، سه دیگر بر ماندگی [راه] رفتن، چهارم با پیرزن جماع کردن.

و آن چهار چیز که دل را زنده کند؛ یکی خرد شایسته، دیگر استاد دانا، سوم آنباز امین و عیال موافق، چهارم دوست سازگار [و] مساعد.

اما، آن چهار چیز که دل را بمیراند؛ یکی سرمای زمهریر و دیگر گرمای سموم، سه دیگر دود تلخ، چهارم بیم دشمن» (غزالی طوسی، ۱۳۶۱: ۲۲۷-۲۲۹).

بزرگمهر خرد را بهترین هدیه خداوند به انسان می داند؛ به طوری که از آن با ارزش تر چیزی وجود ندارد. در جوامع الحکایات آمده: «بزرگمهر را گفتند: چه چیز است که خدای تعالی به بنده دهد که هیچ چیز به از آن نباشد؟ گفت: خرد طبیعی. گفتند: اگر نباشد، گفت: ادبی که آموخته باشند و در تعلم آن رنج برده. گفتند: اگر نباشد، گفت: خوی خوش که با مردمان بدان مواسات نماید و دوست و دشمن را بدان نگاه دارد. گفتند: اگر نباشد، گفت: خاموشی که ساتر

عیوب است. گفتند: اگر نباشد، گفت: مرگ که او را از پشت زمین بردارد؛ زیرا که هر کس که بدین خصال حمیده و اخلاق پسندیده آراسته نباشد، موت او بر حیات راجح بود؛ چنانکه لفظ نبوی است که مُستریح او مستراح منه» (عوفی، ۱۳۸۶: ۴۷۲-۴۷۳).

او وزیری است که پیش از سخن گفتن، درنگ می‌کند تا مبادا سخنی به گزاف براند؛ چنانکه در گلستان سعدی آمده: «بنا بر آن است که وقتی جمعی حکمای هندوستان در فضیلت بزرگمهر سخن می‌گفتند و به آخر، جز این عیش ندانستند که در سخن گفتن بطعی است؛ یعنی درنگ بسیار می‌کند و مستمع را بسی منتظر می‌باید بودن تا وی تقریر سخنی کند. بزرگمهر بشنید و گفت: اندیشه کردن که چه گویم، به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم.

سخندان پرورده،	پیر کهن	بیندیشد،	آنگه	بگوید	سخن
مزن بی‌تأمل	به گفتار دم	نکو گو و	گر دیر	گویی	چه غم؟
بیندیش و	آنگه برآور	نفس	وزان پیش	بس کن	که گویند بس
به نطق آدمی	بهرتست از دواب	دواب از تو	به،	گر نگویی	صواب»

(سعدی، ۱۳۷۴: ۵۶)

بزرگمهر پاسخ‌های خردمندان‌ای به سؤال انوشیروان درباره بهترین‌های جهان می‌دهد که باعث خوشحالی پادشاه از خردمندی وزیر می‌شود: «آورده‌اند که از اطراف رسولان آمده بودند به حضرت نوشروان و او را وزیری بود، بزرگمهر چنانچه تقریر افتاده‌است. روزی نوشروان خواست تا وزیر خود را بر سر آن جماعت جلوه کند. از وی سؤال کرد که ای حکیم چه گویی در جهان چه چیز بهتر؟ بزرگمهر گفت: در جهان هیچ چیز از سه چیز بهتر نیست. گفت: آن کدام است؟ گفت: زن و مرگ و نیاز. نوشروان خجل شد و پنداشت که این حکیم سخنی به گزاف گفته‌است؛ پس از وی سؤال کرد که این چه سخن باشد؟ گفت ای پادشاه! اگر زن نبودی، چون تویی از کجا آمدی و اگر مرگ نبودی، این ملک از پدر تو به تو چگونه رسیدی و اگر نیاز

نبودی، چون منی پیش تو چگونه بایستادمی. نوشروان به غایت خرم شد و او را تشریف فاخر داد
والسلام» (عوفی، ۱۳۸۷: ۳۶۷).

این خردمندی بزرگمهر بود که شاه را راضی کرد به پیرزن نیازمند طوری کمک کند که
پیرزن از فقر خویش خجالت نکشد. در روضه خلد آمده: «آورده‌اند که انوشیروان عادل وقتی بر
بام خانه رفت، پیرزنی را دید که سر وی از گرد آسیای محنت سفید گشته بود و پشت وی، از
کشیدن دلو غم منحنی شده؛ نه در آسیای دهان وی از سنگ دندان اثری مانده و نه در تنور معدۀ
وی از آتش اشتها شرری. تن وی از دور چرخ چرخه زن چون کناغ گشته و ساق وی از حرکت
فلک بادریسه شکل چون دوک شده.

تم از چرخ بادریسه مثال همچو دوک است خشک و زار و حقیر
رشته عمر من ز گردش او به سحر آمد چه حيله و تدبیر

کوزه در پیش نهاده بود و وضو می ساخت. هر چند می خواست که کوزه راست بنهد، می افتاد
و آب می ریخت. نوشیروان بگریست. گفت: رعایای من چنان شکسته‌اند که ایشان را به کوزه‌ای
درست دسترس نیست و به حقیقت، درویش را این قدر بس است.

قانع شدیم اگرچه ز دنیا نصیب ما جز کوزه شکسته و جز نان پاره نیست
این هم ز بهر آنکه ز آبی و لقمه‌ای بیچاره را به زندگی خویش چاره نیست

کسی فرستاد و بوذرجمهر وزیر را بخواند و حال با وی بگفت. گفت: رای پادشاه چه صواب
می بیند؟ گفت: آنکه طشت و آفتابه زرین به خانه پیرزن فرستم. گفت: رای پادشاه صواب است؛
اما پیرزن شرمنده و خجل شود.

مکن تبرع مسکین فزون ز استحقاق که از تحمل آن مضطرب شود درویش
خدای گفت به قرآن که آنچه دست دهد به قدر وسع تبرع کن از فضاله خویش

پادشاه پنداشت که وزیر او را منع می‌کند، گفت: این حدیث لایق همت تو نیست. گفت: من آن می‌گویم که او را به انعام تخصیص مکن که گویند پادشاه را اطلاع افتاد بر حال زنان؛ بفرمای تا چهل آفتابه و طشت زرین به درویشان دهند که در حوالی حرم تو اند تا پندارند که احسان پادشاه عام است و خجل نشوند.

همت بلند کن که ز دون همتی کسی قدر رفیع و منصب عالی نیافته‌است
 بهره نیافته‌است ز همت کسی که او در پایه‌ای که هست معالی نیافته‌است
 (خوافی، ۱۳۸۹: ۱۶۵-۱۶۶)

خردمندی و سخنوری بزرگمهر به او کمک می‌کرد تا جواب کنایه‌ه شاه را در ارتباط با سحرخیزی بزرگمهر بدهد: «دستور گفت: شنیدم که بزورجمهر بامداد به خدمت خسرو شتافتی و او را گفتی: شب خیز باش تا کامروا باشی. خسرو به حکم آنکه به معاشرت و معاشرت در سماع اغانی و اجتماع جوانی شب گذاشته بودی و با ماه‌پیکران تا مطلع آفتاب بر نازبالش تنعم سر نهاده، از بزورجمهر به سبب این کلمه پاره متأثر و متغیر گشتی و این معنی همچون سرزندی دانستی. یک روز خسرو چاکران را بفرمود تا به وقت صبحی که دیده جهان از سیاهه ظلمات و سپیده نور نیم گشوده باشد و بزورجمهر روی به خدمت نهد، متنگروار بر وی زنند و بی‌آسویی که رسانند، جامه او بستانند. چاکران به حکم فرمان رفتند و آن بازی در پرده تاریکی شب با بزورجمهر نمودند. او بازگشت و جامه دیگر بپوشید؛ چون به حضرت آمد، برخلاف اوقات گذشته بیگانه ترک شده بود. خسرو پرسید که موجب دیر آمدن چیست؟ گفت: می‌آمدم، دزدان بر من افتادند و جامه من بردند، من به ترتیب جامه دیگر مشغول شدم. خسرو گفت: نه هر روز نصیحت تو این بود که شب خیز باشی تا کامروا باشی؟ پس این آفت به تو هم از شب خیزی رسید. بزورجمهر بر ارتجال جواب داد که شب خیز دزدان بودند که پیش از من برخاستند تا کام ایشان روا شد. خسرو از بداهت گفتار به صواب و حضور جواب او خجل و ملزم گشت» (وراوینی، ۱۳۷۵: ۲۴۵-۲۴۸).

۲-۸-۲- خصلت‌های نیک و بد

بزرگمهر در حکایت‌های خود به ویژگی‌های پسندیده‌ای اشاره می‌کند که باید آنها را به کار ببریم و امور ناپسندی که باید از آنها دوری گزینیم. در مروج‌الذهب حکایتی از بزرگمهر نقل شده است که به یادگیری و به کار بستن صفات نیکو اشاره دارد:

«از بزرگمهر پسر بختگان که از خردمندان ایران بوده، نقل کرده‌اند که گفته بود: از هر چیزی نکوترین صفت آن را یاد گرفتم؛ حتی از سگ و گربه و خوک و کلاغ سیاه. گفتند: از سگ چه یاد گرفتی؟ گفت: الفتی که با کسان خود دارد و دفاعی که از صاحب خود می‌کند.

گفتند: از کلاغ سیاه چه یاد گرفتی؟ گفت: محتاط بودنش را.

گفتند: از خوک؟ گفت: صبح زود به دنبال حاجات رفتنش را.

گفتند: از گربه؟ گفت: آهنگ خوب و ملایمت به هنگام حاجت» (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲:

۴۸۶).

یکی از این خصلت‌های بد، شتاب‌زدگی در کارهاست. بزرگمهر نیز این امر را مذموم می‌شمارد. در سیاست‌نامه آمده: «بزرگمهر گوید شتاب‌زدگی از سبکساری باشد و هر که شتاب‌زده باشد و آهستگی ندارد، همواره پشیمان و غمناک باشد و مردم سبکسار در چشم مردمان حقیر باشد» (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۷۸: ۱۸۰).

در اخلاق محتشمی آمده که «از بزرگمهر پرسیدند: که هیچ نعمت می‌شناسی که بر صاحب آن نعمت حسد نبرند و هیچ بلا که بر صاحب آن بلا که بدان مبتلا باشد، رحمت نکند؟ گفت: آن نعمت تواضع بوده و آن بلا تکبر» (طوسی، ۱۳۷۷: ۲۹۱).

کم‌گویی و گزیده‌گویی از خصلت‌هایی است که درباره آن در گلستان سعدی حکایتی منسوب به بزرگمهر آورده شده است: «گروهی حکما در حضرت کسری به مصلحتی در سخن می‌گفتند و بزرگمهر که مهتر ایشان بود، خاموش بود. گفتند: چرا با ما در این بحث سخن

نمی‌گویی؟ گفت: وزرا بر مثالِ اطبانند و طیب دارو ندهد جز سقیم را؛ پس چون می‌بینم که رای شما بر صواب است، مرا بر سرِ آن سخن گفتن حکمت نباشد».

چو کاری بی‌فضول من برآید مرا در وی سخن گفتن نشاید
وگر بینم که نایبنا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است
(سعدی، ۱۳۷۴: ۸۳)

بزرگمهر در حکایتی دربارهٔ پرهیز از هوای نفس چنین می‌گوید: «مردم بد در میان مردم نیک، چون گوسپند گرگین است در میان گوسفندان صحیح؛ صحت ایشان در وی دشوار اثر کند و علت وی در ایشان به آسانی مؤثر باشد از آنکه نفس انسانی، مایل به فساد است».

در طایفه‌ای بدیّ یک تن تأثیر کند به جمله اصحاب
یک ذره نجاست از ره شرع ناپاک کند هزار من آب
(خوافی، ۱۳۸۹: ۱۹۶)

بزرگمهر از آفت غرور و خودپسندی به دور بود. حکیمی که در کودکی معبری می‌داند و بعدها وزیری می‌شود که همگان به خردمندی وی اذعان می‌کنند؛ اما در مقابل پرسش شاه هیچ ادعایی بر دانایی خود ندارد: «به روزگار خسرو اندر وقت وزارت بزرجمهر رسولی آمد از روم. خسرو بنشست چنانکه رسم ملوک عجم بود و رسول را بار داد. وی را با رسول بار نامه همی‌بایست کند به بزرجمهر، یعنی که مرا چنین وزیر یست. پیش رسول با وزیر گفت: ای فلان! همه چیز در عالم تو دانی؟ بزرجمهر گفت: نه ای خدایگان! خسرو از آن طیره شد و از رسول خجل گشت. پرسید که: همه چیز پس که داند؟ بزرجمهر گفت: همه چیز همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده‌اند؛ پس تو خویشان را از جمع داناترین کس بدان که چون خود را نادان دانستی، دانا گشتی و سخت دانا کسی باشد که بداند که نادانست و عاجز که سقراط با بزرگی او [خویش] همی‌گوید که: اگر من نترسیدمی که بعد از من بزرگانِ اهلِ خرد بر من عیب کنند و

گویند: سقراط همه دانش جهان را به یکبار دعوی کرد، مطلق بگفتمی که: هیچ چیز ندانم و عاجزم؛ ولیکن نتوانم گفتن که این از من دعوی بزرگ باشد» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۳۸-۳۹). از خصلت‌های نیکی که بزرگمهر به آن تأکید می‌کند، راستگویی است. بزرگمهر راستگویی را در همه حال در نظر دارد؛ حتی زمانی که از او سؤالی پرسیده می‌شود و او جواب آن را نمی‌داند، بی‌هیچ نگرانی به نادانی خویش اقرار می‌کند.

«چنانکه گویند که به روزگار خسرو، زنی پیش بزرگمهر آمد و از وی مسئله‌ای پرسید و در آن حال بزرگمهر سر آن سخن نداشت. گفت: ای زن! این که تو همی‌پرسی من ندانم. این زن گفت: پس تو که این ندانی، این نعمت خدایگان ما به چه چیز می‌خوری؟ بزرگمهر گفت: بدان چیز که دانم و بدانکه ندانم ملک مرا چیزی نمی‌دهد. باور نداری بیا و از ملک بی‌رس تا خود بدانچه ندانم مرا چیزی همی‌دهد یا نه؟» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۸: ۴۶؛ غزالی طوسی، ۱۳۶۱: ۲۲۶).

۲-۸-۳- سیاست

بزرگمهر وزیری بود که در همه حال برای عظمت و سربلندی ایران تلاش می‌کرد؛ حتی زمانی که مورد غضب شاه قرار می‌گیرد و در زندان بینایی خود را از دست می‌دهد، هنگامی که انوشیروان از او می‌خواهد به معمای فرستاده روم پاسخ دهد، او دریغ نمی‌کند. در بررسی حکایت‌هایی که در ارتباط با سیاست بزرگمهر هستند، باز در آنها عنصر خرد نمایان است. در مروّج الذهب مسعودی، دوازده پند حکومتی بزرگمهر به خسرو انوشیروان آمده که نشان‌دهنده بالاترین سطح اندیشه سیاسی بزرگمهر است. مسعودی می‌نویسد: «یک روز انوشیروان با حکیمان نشست که از آرای آنها بهره گیرد و چون به ترتیب در مجلس وی نشستند، گفت: مرا به حکمتی رهبری کنید که هم برای من و هم برای رعیت سودمند باشد. هر یک رای خویش بگفتند و انوشیروان سر فرو برده بود و در گفتارشان اندیشه می‌کرد. چون نوبت سخن به بزرگمهر پسر بختگان رسید، گفت: ای پادشاه! من همه مطلب را در دوازده کلمه برای تو خلاصه می‌کنم. گفت: بگو. گفت:

نخست: ترس از خدا در شهوت و رغبت و ترس و خشم و هوس. می‌باید در همه این موارد خدا، نه خلق را منظور داشته باشی.

دوم: راستی در گفتار و کردار و وفا به وعده و شرط و عهد و پیمان.

سوم: مشورت با علما در حادثات.

چهارم: احترام علما و اشراف و مرزداران و سرداران و دبیران و بندگان هر یک به قدر

مراتبشان.

پنجم: مراقبت قضات و تفتیش کار عمال به اقتضای عدالت و پاداش درستکار و کیفر بدکار.

ششم: مراقبت زندانیان که روزها در کارشان بنگری و از وضع بدکار مطمئن شوی و بی‌گناه

را رها کنی.

هفتم: مراقبت راه‌ها و بازارها و نرخ‌ها و داد و ستدها.

هشتم: حسن تأدیب رعایای مجرم و اجرای مجازات‌ها.

نهم: فراهم آوردن سلاح و لوازم جنگ.

دهم: احترام فرزندان و کسان و خویشاوندان و تأمل در مصالح آنها.

یازدهم: گماشتن مراقبان به در بندها تا حوادث بیم‌انگیز را پیش‌بینی کنند و پیش از وقوع

علاج آن توان کرد.

دوازدهم: مراقبت وزیران و بندگان و تعویض آنها که نادرست یا ناتوانند.

انوشیروان فرمان داد تا این سخنان را با طلا نوشتند و گفت: همه تدبیر و سیاست‌های شاهانه

در این گفتار جمع است» (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۶۲-۲۶۳؛ خواندمیر، ۱۳۵۵: ۱۷-۱۸).

بزرگمهر در حکایت دیگری، مهم‌ترین ویژگی‌های پادشاهی را این‌طور بیان می‌کند: «یک

روز انوشیروان به بزرگمهر گفت: کدام یک از فرزندان من سزاوار شاهی است؟ و آنکه را منظور

داشت به اشاره وانمود. بزرگمهر گفت: من فرزند تو را نمی‌شناسم؛ ولی تو آنم گفت که چه کس

سزاوار شاهی است؟ آنکه فضائل بیشتر دارد و ادب بیشتر جوید و از عوام بیشتر گریزد و با رعیت

مهربان‌تر باشد و خویشاوند را بیشتر رعایت کند و از ظلم بیشتر دوری گزیند. هر که این صفات دارد، در خور شاهی است» (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۶۴).

بزرگمهر حکایتی از خسرو انوشیروان نقل می‌کند که دو خوی شاه را نشان می‌دهد. مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: «از بزرگمهر نقل کرده‌اند که گفته بود از انوشیروان دو خوی مخالف دیدم که هرگز نظیر آن از وی ندیده بودم. روزی که بار داده بود، یکی از خواص وی بیامد و وزیر، او را دور کرد. بفرمود تا وزیر را باز دارند و یک سال بارش ندهند که از حد مقرر خود تجاوز کرده بود و در انجمن به ناروا از دیگران پیشی گرفته بود. یک روز هم او را دیدم که با حضور وی در یکی از اسرار تدبیر مملکت سخن داشتیم و خدمه از پس خوابگاه و تخت وی سخن داشتند و صدایشان بلند شد؛ به طوریکه ما را از کارمان باز داشتند و چون تفاوت دو حال را بدو وانمودم، گفت عجب مدار. ما پادشاه رعیتیم؛ ولی خدمه ما پادشاه قلوب نمایند(۴) و در خلوت ما چیزها باشد که با وجود آن از ایشان احتراز نتوانیم کرد. انوشیروان می‌گفت: پادشاهی به سپاه است و سپاه به مال و مال به خراج و خرج به آبادی و آبادی به عدل و عدالت به اصلاح عمال است و اصلاح عمال به درستکاری وزیران است و سر همه اینست که شاه مالک نفس خویش باشد و آن را تأدیب کند که مالک و نه مملوک آن باشد» (همان: ۲۶۴).

بزرگمهر یقین دارد حکومتی را که در آن بر مردم ظلم و تعدی شود، دوامی نیست؛ بنابراین، پادشاه را از ظلم بر رعیت برحذر می‌دارد و از او می‌خواهد از خصلت‌های بد دوری کند و خصلت‌های نیک را در خود پروراند. خواجه نظام‌المک طوسی می‌نویسد: «چنانچه بزرگمهر بختگان روزی نوشیروان عادل را گفت که ولایت ملک راست و ملک ولایت به لشکر داده است، نه مردم ولایت را و لشکر را بر ولایت ملک مهربانی نباشد و بر مردم ولایت رحمت و شفقت ندارند، همه در آن باشند که کیسه خویش را پر زر کنند، غم بیرانی (ویرانی) ولایت و درویشی رعیت نخورند و هرگاه که لشکر را در ولایت زخم و بند و زندان و دست و غضب و جبایت و عزل و نوائب باشد، آنگاه چه فرق باشد میان ملک و ایشان که همیشه این کار ملوک بوده است نه کار لشکر. رضا نداده‌اند که لشکر را این قدرت و تمکین باشد و در همه روزگار

پادشاهان، تاج زرین و رکاب زرین و تخت و سکه جز پادشاه را نبوده است و دیگر گفت: اگر ملک خواهد که او را بر همه ملکان فضل و فخر باشد، اخلاق خویش را مهذب و آراسته گرداند. گفت: چگونه کنم؟ گفت: خصلت‌های بد از اندرون خویش دور کند و خصلت‌های نیک را بگیرد و کار بند باشد. گفت: کدام است خصلت‌های بد؟ گفت: این است: حسد، کبر، غضب، شهوت، حرص، امل، لجاج، دروغ، بخل، خوی بد، ظلم، خودکامی، شتاب‌زدگی، ناسپاسی، سبکساری. خصلت‌های نیک: حیا، نیک‌خویی، حلم، عفو، تواضع، سخاوت، راستی، صبر، شکر، رحمت، علم، عقل، عدل» (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۷۸: ۲۵۲-۲۵۳).

بزرگمهر سیاست‌مداری با تجربه بود. او می‌دانست که نباید با نظر پادشاه مخالفت بورزد؛ زیرا مقدمات هلاکت خود را فراهم می‌کرد. سعدی می‌آورد: «وزرای نوشیروان در مهمی از مصالح مملکت اندیشه همی کردند و هر یک رای همی زدند و ملک همچنین تدبیری اندیشه همی کرد. بزرگمهر را رای ملک اختیار آمد. وزیران در خفیه پرسیدند که: رای ملک را چه مزیت دیدی بر فکر چندین حکیم؟ گفت: بموجب آنکه انجام کار معلوم نیست و رای همگان در مشیت است که صواب آید یا خطا؛ پس موافقت رای ملک اولی ترست تا اگر خلاف صواب آید، بعلت متابعت او از معاتبت ایمن باشم».

خلاف رای سلطان رای جستن به خون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این ببايد گفتن اینک ماه و پروین
(سعدی، ۱۳۷۴: ۸۱)

بزرگمهر سیاست را با خرد در آمیخته بود. خردمندی بزرگمهر باعث شد تردید بزرگان کشور درباره پادشاهی کودک دو ساله برطرف شود. در کشف‌المحجوب آمده: «و اندر کودکان خرد این حکم ظاهر است که چون بگریند اندر گاوآره، کسی نوایی بزند خاموش شوند و مر آن را بشنوند و اطبا گویند مر این کودک را که حس وی درست است و به بزرگی زیرک باشد. و از آن بود که آن ملک عجم را وفات آمد، از وی پسری ماند دو ساله. وزرا گفتند که: اینی (این)

را بر تخت مملکت باید نشانند؟ با بزرجمهر تدبیر کردند. وی گفت: صواب آید؛ اما بیاید آزمود تا حسّس درست هست و بدو امید توان داشت؟ گفتند: تدبیر این چیست؟ بفرمود تا غنا می کردند. وی اندر آن میان به طرب آمد و دست و پای زدن گرفت. بزرجمهر گفت: این امیدوار است به مُلک» (هجویری، ۱۳۸۳: ۵۸۵؛ عوفی، ۱۳۸۷: ۳۵۳).

۲-۸-۴- طالع بینی

بسیاری از پیشگویی و پیش‌بینی‌های بزرگمهر حاصل طالع‌بینی‌های اوست. در مرزبان‌نامه حکایتی درباره بزرگمهر نقل شده‌است که با طالع‌بینی خواسته شاه را اجابت کرده‌است:

«دادمه گفت: شنیدم که روزی خسرو با بزورجمهر در بستان‌سرائی خرامید. بر کنارِ حوضی به تماشایِ بطن بنشستند که هر یک بر سان زورقِ سیمین بر رویِ دریای سیماب گذر می کردند. یکی ملاح‌وار به مجدّفه پنجه پای کشتیِ قالب را به کنار افکندی، یکی چون بازیگران که گاه تعلیم از نردبانِ هوا بر سطح دجله معلق زنند سرنگون به آب فروشدی، یکی غسلِ جنابتِ سفاد را از اخامصِ قدم تا اعالیِ ساق می شستی، یکی مضمضه و استنشاق از رفعِ حدثِ ملامست بر آوردی، گاه چون زاهدان که سجاده بر آب افکنند پیش خسرو نماز بردندی، گاه چون قصّاران لباسِ آب بافتِ جناحین به قرصه صابونِ حباب می زدند، گاه چون زرّادان درعِ غدیر را بر شکلِ غدایرِ معنبر و مسلسلِ نیکوان حلقه در حلقه و گره در گره می انداختند. ساعتی بر طرفِ آن حوضِ نظّاره کارگاهِ قدر می کردند تا خود آن مرغانِ به حرکت را از جامه تموّجِ آب که به شعرِ آسمان گون ماندی، نقش بندِ کُن فیکوُن چگونه پدید آورد. خسرو گوهری گرانمایه در دست داشت که هر وقت بدان بازی کردی، مرجانی که آفرینش در حقه دهانِ هیچ معشوق مثل آن نهاد، مرواریدی که روزگار به نوکِ مژگانِ هیچ عاشق مانند آن نسفت، چشم هیچ نرگس چنان ژاله ندیده بود و رحمِ هیچ صدفی چنان سلاله نپوریده، در استغراقِ آن حالت از دستش درافتاد. بطنی به منقار در گرفت و فرو خورد. بزورجمهر مشاهده می کرد و پوشیده می داشت تا آن زمان که خسرو از آنجا با خلوتخانه خویش رفت و بزورجمهر با وثاق آمد. خسرو از آن گوهر یاد

آورد. معتمدی فرستاد تا به جدّ بلیغ در آن موضع طلب کنند. بسیار طلب کرد و نیافت. خسرو در تغاین تزییع آن بیم بود که رشته پر گوهر از سرشک دیده بگشاید. بزور جمهر را حاضر کرد و گفت: اگر چه آن درّ یتیم با دست آید و چنان یتیمی را خدا ضایع نگذارد؛ اما حالی راه من بر فوات آن رنج دل می‌بینم؛ چاره این کار چیست؟ بزور جمهر به حکم آنکه خداوند طالع خود را در آن وقت موئل و نحوس کواکب را به نظر عداوت ناظر، با خود اندیشه کرد که چون آن بط در میان دو هزار بط مشتبهست، اشارت به یکی نتوان کرد و اگر مجملاً بگویم که در شکم بطانست، می‌ترسم که تأثیر طالع نامساعد اصابت حکم را در تأخیر دارد تا بطان بسیار کشته شوند و چون گوهر نیابند، خسرو خشم گیرد و مرا به جهل منسوب کند یا به خیانت. آن روز در اندیشه به سر برد و هیچ نگفت. چندان که اختر اقبال از وبال بیرون آمد و روزگار با او چنان شد که اگر خواستی،

زهر در کام او شکر گشتی سنگ در دست او گهر گشتی

پس به خدمت خسرو شتافت و گفت: پیوسته گوهر شمشیر ملک شب‌افروز حوادث ایام باد! امروز به پرتو فرّ پادشاهی در آینه فراست خویش چنان بینم که آن گوهر در بطن یکی از این بطانست که همه چون غواصان گوهر طلب گرد پایه حوض می‌گشتند. اگر شهریار بفرماید تا بطی چند را خون بریزند، آن گوهر به خون‌بهای ایشان از روزگار باز توان ستد. به حکم فرمان اولین بط را که سر بریدند و به سر کارد مهر ز درج حوصله او برداشتند، پس از قطره چند لعل سیال و یاقوت مذاب آن گوهر چون یک قطره آب از میان بیرون افتاد. خسرو در آن شگفتی از بزور جمهر پرسید که چرا زودتر نگفتی؟ گفت: سعادت طالع را بر سبیل مساعدت نمی‌دیدم؛ اندیشه کردم که اگر بگویم، مشعبذ این هفت حقه پیروزه این گوهر را با یشم روز و شب شب چنان برآمیزد و از دیدهای او هام پنهان کند و به دستانی از زیر دست تصرف بیرون دهد که هرگز

عقل چابک اندیش تیزبین آن را با دست نتواند آورد. امروز که دولت شاه را معاون یافتیم و ایام را موافق، بگفتم همچنان آمد» (وراوینی، ۱۳۷۵: ۳۱۵-۳۲۰).

۳- نتیجه گیری

بزرگمهر در متون ادبی و تاریخی به عنوان وزیر خردمند خسرو انوشیروان ساسانی معرفی شده است؛ اما درباره حقیقت زندگی او سخن بسیار است. گروهی معتقدند چنین شخصیتی هرگز وجود تاریخی نداشته و صرفاً افسانه و ساخته داستان سرایان بوده است. این گروه بر این نظر هستند که بزرگمهر از واژه «وژرگ فرمذار» گرفته شده که به معنی وزیر اعظم و یکی از القاب درباری است.

گروهی دیگر بزرگمهر را همان برزویه طیب می دانند که کلیله و دمنه را از هند به ایران آورد.

اما عده ای دیگر بزرگمهر را شخصیتی واقعی می دانند، فارغ از هر شخص دیگر از جمله برزویه. این گروه معتقدند او وزیر با هوش و ذکاوت دربار انوشیروان بود. در دوران وزارت همواره برای سرافرازی ایران تلاش می کرد؛ حتی زمانی که تقدیر از او روی گرداند؛ اما باز در زمان نیاز به او از هیچ تلاشی دریغ نکرد. به بزرگمهر آثاری نسبت داده اند که از مهم ترین آنها می توان به پیروزی نامه، یادگار وزرگمهر یا پندنامه بزرگمهر، مقدمه کلیله و دمنه و مادیکان شطرنج اشاره کرد.

با بررسی حکایت های منسوب به بزرگمهر در ادب فارسی، عموماً مضامینی چون خرد و اندیشه، خصلت های نیک و بد اخلاقی، سیاست و پیشگویی از آنها استخراج می گردد.

فهرست منابع

- آبادانی، فرهاد. (۱۳۵۰). **اندرزنامه بزرگمهر حکیم**. اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
- ابن اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین محمد بن حسن. (۱۳۶۶). **تاریخ طبرستان**. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. چاپ دوم. تهران: کلاله خاور.
- ابن بلخی. (۱۳۷۴). **فارسانامه**. تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ابن قتیبہ دینوری، ابی محمد عبدالله بن مسلم. (۵۱۴۰۶ه). **عیون الاخبار**.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۴۶). **الفهرست**. ترجمه محمدرضا تجدد. چاپ دوم. تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران.
- باستانی‌پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۹۱). **پیغمبر دزدان**. چاپ نوزدهم. تهران: نشر علم.
- بناکتی، ابوسلیمان داود بن ابی‌الفضل محمد. (۱۳۴۸). **روضه اولی‌الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب (تاریخ بناکتی)**. تصحیح جعفر شعار. تهران: انجمن آثار ملی.
- بهار، محمد تقی. (۱۳۷۳). **سبک‌شناسی (تاریخ تطوّر نثر فارسی)**. ج ۱ و ۲. چاپ هفتم. تهران: امیر کبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۷۴). **تاریخ بیهقی**. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد. (۱۳۷۲). **شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غورالسیر)**. پارسی گردان سید محمد روحانی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۵). **بزرگمهر بختگان**. دانشنامه جهان اسلام. ج ۳. تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.

- خوافی، مجد. (۱۳۸۹). **روضه خلد**. مقدمه، تصحیح و تعلیق عباسعلی وفایی. تهران: سخن.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. (۱۳۵۵). **دستورالوزراء**. تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال.
- درّی، زهرا. (۱۳۹۰). **بزرگمهر حکیم از ورای ادب و تاریخ**. تهران: زوآر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). **لغت‌نامه**. ج ۳. تهران: دانشگاه تهران.
- دهستانی، حسین‌بن‌اسعد. (۱۳۶۳). **فرج بعد از شدت**. مقابله و تصحیح اسماعیل حاکمی. ج ۱. چاپ دوم. تهران: اطلاعات.
- دوبلوا، فرانسوا (۱۳۸۲). **برزوی طیب و منشأ کلبه و دمنه**. ترجمه صادق سجادی. تهران: طهوری.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. (۱۳۷۱). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چاپ چهارم. تهران: نی.
- راوندی، محمدبن‌علی بن سلیمان. (۱۳۶۴). **راحة الصدور و آیه‌السرور**. تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- رجوی، کاظم. (۱۳۳۳). **پیروزی‌نامه**. ترجمه ابوعلی سینا. چاپ دوم. تهران: چاپخانه شرق.
- سبزیان‌پور، وحید؛ فتاحیان، فرزانه. (۱۳۹۵). **حکمت‌ها و حکایت‌های بزرگمهر حکیم در ادب فارسی**. کرمانشاه: دانشگاه رازی.
- سپهر، محمدتقی بن محمدعلی. (۱۳۳۷). **ناسخ‌التواریخ**. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- سعدی، شیخ‌مصلح‌الدین. (۱۳۷۴). **گلستان**. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- شاکد، شائول. (۱۳۸۶). **از ایران زردشتی تا اسلام**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. چاپ سوم. تهران: ققنوس.
- شعبانی، رضا. (۱۳۸۷). **مروری کوتاه بر تاریخ ایران**. چاپ دوم. تهران: سخن.

- شعبانی، رضا. (۱۳۹۴). **بزرگمهر حکیم**. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۴). **حماسه‌سرایی در ایران**. چاپ ششم. تهران: فردوسی.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۵۱). **تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)**. ترجمه صادق نشأت. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- طوسی، ابوجعفر محمدبن محمدبن حسن نصیرالدین. (۱۳۷۷). **اخلاق محتشمی**. تصحیح: محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: دانشگاه تهران.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی‌بن نظام. (۱۳۳۷). **آثارالوزرا**. تصحیح و افزودن یادداشت‌هایی بر کتاب از میر جلال‌الدین حسینی محدث ارموی. تهران: دانشگاه تهران.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۷۸). **قابوسنامه**. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- عوفی، سدیدالدین محمد. (۱۳۸۶). **جوامع الحکایات و لوامع الروایات**. جزء دوم از قسم دوم. تصحیح امیربانو مصفا (کریمی) و مظاهر مصفا. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- عوفی، سدیدالدین محمد. (۱۳۸۶). **جوامع الحکایات و لوامع الروایات**. جزء اول از قسم دوم. تصحیح امیربانو مصفا (کریمی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- عوفی، سدیدالدین محمد. (۱۳۸۷). **جوامع الحکایات و لوامع الروایات**. جزء دوم از قسم اول. تصحیح امیربانو مصفا (کریمی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- غزالی طوسی، محمدبن محمد. (۱۳۶۱). **نصیحة الملوک**. تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: بابک.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۶). **شاهنامه**. چاپ دوم. تهران: قطره.

- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف. (۱۳۸۶). **لُب التواریخ**. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۱۲). «**داستان بزرگمهر حکیم**». ترجمه عبدالحسین میکده. چاپ شده در مجله مهر. س ۱، ش ۷.
- مجیدی، مریم. (۱۳۸۳). **بزرگمهر**. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج ۱۲. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- محمدی ملایری، محمد. (۱۳۹۴). **فرهنگ ایرانی پیش از اسلام**. چاپ ششم. تهران: توس.
- مستوفی قزوینی، حمدالله. (۱۳۸۱). **نزهة القلوب**. تصحیح و تحشیة سیدمحمد دبیرسیاقی. قزوین: حدیث امروز.
- مستوفی قزوینی، حمدالله. (۱۳۶۲). **تاریخ گزیده**. به اهتمام عبدالحسین نوایی. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۷۴). **مروج الذهب و معادن الجواهر**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ پنجم. تهران: علمی و فرهنگی.
- مسکویه، احمد بن محمد. (۱۳۵۵). **جاویدان خرد**. ترجمه تقی الدین محمد شوشتری. به اهتمام بهروز ثروتیان. تهران: (بی نا).
- معین، محمد. (۱۳۷۵). **فرهنگ فارسی**. تهران: امیرکبیر.
- منشی، ابوالمعالی نصرالله. (۱۳۷۴). ترجمه کیله و دمنه. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.
- ناشناس. (۱۳۱۸). **مجمل التواریخ و القصص**. تحقیق ملک الشعرا بهار. تهران: کلاله خاور.
- نظام الملک طوسی، ابوعلی. (۱۳۷۸). **سیرالملوک (سیاست نامه)**. به اهتمام هیوبرت دارک. چاپ هشتم. تهران: علمی و فرهنگی.

- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۳). **کشف‌المحجوب**. مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. تهران: سروش.
- وراوینی، سعدالدین. (۱۳۷۵). **مرزبان‌نامه**. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.
- یارشاطر، احسان. (۱۳۸۷). **تاریخ ایران کمبریج**. ج ۳. بخش ۲. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.